



۶۶۹

اسماعیل پوروالی

قصه پرغصه من

ایران من

xalvat.com

آنچه که می خوانید - و در چند بخش خواهد آمد - ، خاطرات اسماعیل پوروالی است که در ۱۹۰ شماره "روزگار نو" - نشریه ماهانه ای که بمدت شانزده سال در پاریس منتشر می شد و خود او هم گرداننده و همه کاره اش بود . من حدود نیمی از شماره های این نشریه را در اختیار دارم . خوشبختانه - همانطور که خود او اشاره می کند - ، هر بخش مستقل است ، اما با اینهمه خوشحال خواهم شد که اگر کسی - یا کسانی - ، شماره های کسری را در اختیار دارند ، به هر طریق که خود صلاح می دانند (نسخه اصلی ، فتوکپی و یا اسکن) برایم بفرستند و این هم لطفی خواهد بود در حق من و حق خواننده گان . - م. ایل بیگی



این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف که هر فصل برای خود، مقاله مستقلی است، تنظیم شده است سی و هفت فصل آن، در شماره‌های گذشته چاپ شده، اینک فصل سی و هشتم: "بامشاد"

xalvat.com

در کنفرانس پوتسدام که در ژوئیه و اوت سال ۱۹۴۵، سران سه کشور متفق دوران جنگ جهانی دوم را بدور هم گرد آورد تا در زمینه مسائل ناشی از تسلیم کامل آلمان هیتلری با یکدیگر به تبادل نظر بپردازند و بر اثر مرگ ناگهانی فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، هاری ترومن معاونش جای او را گرفته بود و بعلت پیروزی حزب کارگر در انتخابات انگلستان، چرچیل بناچار ادامه مذاکرات را در کش و قوس کنفرانس به اتلی رهبر حزب کارگر سپرد و این فقط استالین بود که همچنان در مقام رهبری اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده بود و تغییری در هیئت مشاورانش حاصل نشده بود، یکی از مواردی که مورد بحث قرار گرفت، موضوع تخلیه ایران از قوای متفقین بود. امری که انگلیس‌ها نسبت بدان سخت حساسیت داشتند و در قرارداد انحادی که در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (نهم بهمن ماه ۱۳۲۰) دولت فروغی با

دو دولت شوروی و انگلیس منعقد کرده بود، ترتیب تکلیف آن بدینگونه صراحت داشت که: "پس از آنکه کلیه مخاصمه مابین دول متفق با دولت آلمان و شرکای آن بموجب یک یا چند قرار داد متارکه جنگ متوقف شد دول متفق در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایزان بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد، بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متفق بنای مخاصمه را گذاشته و یا بگذارد."

با اینکه دولت آمریکا که از پائیز سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) نیروهایش با جلب موافقت دولت قوام السلطنه در ایران مستقر شده بود، هیچ نوع قراردادی با ایران نداشت و در سیام سپتامبر ۱۹۴۵ (۸مهر ماه ۱۳۲۴) سفارت آمریکا در ایران، بمنظور پاسخ گفتن با اعتراضات پاره‌ای از مطبوعات تهران ناچار شد که طی اعلامیه‌ای یادآور شود که: "دولت آمریکا مکرراً تمایل خود را بادامه مذاکرات درباره انعقاد قرارداد راجع بموقعیت نیروهای آمریکا در ایران، بدولت ایران اعلام کرده ولی دولت ایران مسامحه نموده است و لذا مسئولیت فقدان چنین قراردادی، بعهد خود دولت ایران است" لکن عملاً اعلامیه کنفرانس تهران که در سیام نوامبر ۱۹۴۳ (نهم آذرماه ۱۳۲۲) از طرف سه کشور شوروی و ایالات متحد آمریکا و انگلستان انتشار یافته بود، در حکم تأییدیه قراردادی بود که ایران را بصف متفقین دوران جنگ می‌کشاند و این عبارات که "ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و بمشارکت ایران با سایر ملل صلحدوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است، مستظهر می‌باشند" گذشته از اینکه متضمن این معنی بود که دول متفق در مورد استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، متفق‌القولند، قرارداد اتحاد مثلث را، تبدیل به اتحاد مربع می‌کرد و بالطبع آنچه در قرارداد سال ۱۹۴۲ درباره تخلیه خاک ایران از قوای دول متفق آمده بود، دولت آمریکا را هم در بر می‌گرفت.

در مذاکرات پوتسدام، انگلیس‌ها، پیشنهاد کردند که قوای دول متفق، بهمان ترتیبی که متعهد شده‌اند، خاک ایران را ترک کنند. آمریکائی‌ها با این پیشنهاد موافق بودند ولی روسها که اعتقاد داشتند این کار باید مرحله بمرحله صورت بگیرد نخستین مرحله را منحصر بتخلیه تهران کردند و در کنفرانسی که متعاقب کنفرانس پوتسدام با شرکت وزرای خارجه در لندن تشکیل شد، آنچه خبرگزاری فرانسه افواها "کسب اطلاع کرده بود، این بود که انگلیس‌ها حاضرند از ماه دسامبر قوای خود را از ایران خارج کنند، لیکن روسها ترجیح می‌دهند که نیروهای خود را تا آخرین فرصت که در مارس ۱۹۴۶ (اسفند ۱۳۲۴) منقضی می‌گردد در ایران نگهدارند و هر چند در این خبر هیچ اشاره‌ای به نیروهای آمریکائی مقیم تهران نشده بود، ولی دولت

آمریکا که مقارن انتشار اعلامیه سفارت آمریکا در تهران، شروع به تخلیه قوای خود کرده بود، کار تخلیه را، در اول ژانویه ۱۹۴۶ با تمام رساند و قبل از انگلیس‌ها، نیروهای خود را، از ایران بیرون برد.

پس از کنفرانس لندن، بوین وزیر خارجه انگلیس طی نامه‌ای که برای مولوتف وزیر خارجه شوروی فرستاد، باو پیشنهاد کرد که: "دولتین موافقت کنند که تا آخر سال جاری (۱۹۴۵) قوای خود را، از ایران جز از دو منطقه خارج کنند، و تخلیه این دو منطقه که خوزستان و آذربایجان است، موکول به انقضای موعد (مارس ۱۹۴۶) بشود." xalvat.com

مولوتف باین نامه چنین جواب داد که: "موضوع از لحاظ تصمیم کنفرانس پوتسدام، یعنی تخلیه تهران عملی شده، ولی راجع بکلیه موضوع، خوب است قضیه در موقع مقرر مطرح شود."

بوین باین نامه چنین جواب داد که: "من موضوع تخلیه ایران را با اطلاع همکارانم رسانیدم و موافقت حاصل شد که امر تخلیه در ۲ مارس ۱۹۴۴ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴) انجام پذیرد." و مولوتف، در پاسخ او نوشت: "از اینکه نامه مورخ ۲۰ سپتامبر مورد رضایت جنابعالی واقع شده، مسرورم، از شما خواهش می‌کنم در نظر داشته باشید که دولت شوروی بانجام تعهدات خود اهمیت فوق‌العاده‌ای میدهد."

کنفرانس مسکو که از ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ تا ۲۶ دسامبر (۲۵ آذر تا ۵ دیماه) با شرکت بوین وزیر خارجه انگلیس، برنس وزیر خارجه آمریکا و مولوتف وزیر خارجه شوروی تشکیل شد و این درست مقارن با گرفتن فرقه دموکرات در آذربایجان بود، نه فقط مسئله تخلیه ایران، یکی از مباحث اصلی گفتگو بود، بلکه انگلیس‌ها علاقه داشتند که با شورویها درباره آینده سیاسی ایران نیز بتوافق برسند و این تصادفی نبود که "بی‌بی‌سی" بنگاه سخن پراکنی انگلستان که تا آنموقع دموکراتها را عناصری ماجراجو و بیگانه‌پرست معرفی می‌کرد و درباره آنها همان حرفهائی را تکرار می‌نمود که محافل ارتجاعی تهران، نظیر سید ضیاء‌الدین و هواخواهان او، می‌گفتند و مینوشتند، یک مرتبه تغییر لحن داد و از فساد حکومت مرکزی و عدم توجه بشکایات و خواست‌های مشروع مردم آذربایجان، سخن بمیان آورد و روزنامه لوموند در تاریخ دوم ژانویه ۱۹۴۶ خبر داد که: "بوین پیشنهاد کرده است که جهت حل مسئله ایران، یک کمیته سه نفری از نمایندگان شوروی و آمریکا و انگلستان تشکیل و بتهران فرستاده شود، تا اوضاع ایران را عموماً و آذربایجان را خصوصاً رسیدگی نمایند. وی همچنین به تاءسیس حکومت‌های خودمختار محلی نیز اشاره کرد، تا بدینوسیله بتوان بین منافع دولت شوروی در آذربایجان و اصل تمامیت ایران بمصالحه‌ای رسید...". در واقع اگر دولت شوروی که در ابتدای امر بنظر میرسید که چهارچوب این پیشنهاد را قبول دارد، دست آخر زیر بار آن نرفت و بوین در پایان کنفرانس گفت: "با وجود عدم توافق درباره این پیشنهاد، انگلستان هنوز براء‌ی خود باقی است و مذاکرات را از مجاری عادی دیپلوماتیک ادامه خواهد داد" چنانکه ادامه داد و سرریدر بولارد سفیر انگلیس در ایران که در کنفرانس مسکو حضور

داشت عین آن پیشنهاد را در اختیار دولت حکیمی گذاشت، غرض شوری مآلاً این بود که نمی‌خواست، با این اقدام، حقی برای انگلیس و آمریکا، در مورد ایران قائل بشود و مایل بود که خود بطور مستقیم با حکومت تهران سر گفتگو را باز کند.

xalvat.com

ببین، دو سه هفته بعد، درباره پیشنهاد رد شده خود اظهاراتی کرد که موضوع سرمقاله ۵ اسفند ماه ۱۳۲۴ روزنامه ایران ما قرار گرفت. بوین گفت: "در حقیقت قانون اساسی ایران هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده است. بموجب این قانون امور هر یک از استانهای ایران باید بدست اهالی آن استان داده شود و بعد کلیه استانهای مزبور، تحت اداره حکومت مرکزی باشد، بدینطریق ایران بشکل یک حکومت متحده در می‌آمد. لذا پیشنهاد کردیم که کمیسیونی از سه دولت بزرگ تشکیل شود و برای رسیدگی باین موضوع و ایجاد راه حلی برای آن بایران اعزام گردد و برنامه کمیسیون مزبور را نیز من طرح نموده و خیلی مایل بودم تصویب شود، ولی دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد"

آیا این دولت حکیمی بود که پیشنهاد بوین را رد کرد و زیر بار آن نرفت؟

با اینکه نجم‌الملک وزیر خارجه دولت حکیم‌الملک مصر بود اینطور نشان بدهد که دولت حکیمی از ابتدای امر، این پیشنهاد را غیرقابل قبول شناخته است و خود حکیمی نیز، اینطور وانمود می‌کرد که قلباً با این پیشنهاد مخالف بوده است، ولی آثاری از قلم و قدم حکومت وقت حکایت از آن داشت که با اساس این پیشنهاد موافقت شده بود، منتهی هیچ‌کس در آن دولت موشان، جرات اینکه این زنگوله را بگردن گریه ایران ببندد، در خود نمی‌دید. و وقتی در ۲۵ دیماه ۱۳۲۴ (۱۵ ژانویه ۱۳۴۶) برای اولین بار بی‌بی‌سی، موضوع این پیشنهاد را از پرده بیرون انداخت، دولت حکیمی ناچار شد که از داخل پيله خود دربیاید و جمعی از شخصیت‌های برجسته مجلس را بوزارت امور خارجه دعوت کند و این مطلب را طی یک جلسه محرمانه با آنها در میان بگذارد که یک چنین مننی (که عین آن، در فصل قبل آمده است) از طرف سفرای انگلیس و آمریکا، بدست او رسیده و او با آنکه با اصل قضیه مخالف است، بر سبیل استمزاج، در چند مورد سؤالی کرده و جوابهایی خواسته، از جمله آنکه، پرسیده است که آیا می‌توان تعداد اعضای کمیسیون نظارت را از سه نفر به پنج نفر بالا برد تا دو تن هم بنمایندهای ایران، در آن کمیسیون شرکت کنند؟ در اینجا دکتر مصدق بلافاصله مچ او را گرفت که اگر شما مخالفید، چگونه پیشنهاد اصلاحی داده‌اید و اگر دولتهای پیشنهاد دهنده، با اصلاحات شما موافقت کنند، شما چگونه می‌توانید با اصل قضیه مخالفت کنید؟ پس خوبست شما استعفا بدهید و این مخالفت را دولتی که بعد از شما می‌آید بکند. حکیم‌الملک با عصبانیت جواب داد، هر وقت شما از نمایندگان مجلس استعفا بدهید، منم از نخست وزیر استعفا می‌دهم... با اینحال چند روز بعد، در اول بهمن ۱۳۲۴، حکیم‌الملک که همه راه‌ها جز راه استعفا را بروی خود مسدود می‌دید، از کار

کناره گرفت، بدون اینکه منتظر استعفای دکتر مصدق بشود... و وکلای مجلس چهاردهم که آفتاب عمر مجلس را بر لب بام می‌دیدند، با عجله در صدد پیدا کردن کسی برآمدند که بتواند مرد میدان مقابله با شورویها باشد، شورویهایی که بانگلیسها و آمریکائیهها گفته بودند که ما باین سادگیها حاضر به تخلیه ایران نیستیم. برنس وزیر امور خارجه آمریکا، بعدها در کتاب خاطرات خود، بنام "گفتار صریح" نوشت که وقتی من موضوع تخلیه ایران را با استالین در میان گذاشتم، او گفت: "... معادن نفت باکو واقع در جنوب شوروی نزدیک مرز بوده و مسئله بخصوصی را ایجاد کرده است. این معادن را باید در مقابل احتمال هر گونه اقدام خصمانه‌ای که از طرف ایران ابراز شود حفظ نمود و هیچ اعتمادی هم بدولت ایران نمی‌توان داشت. ممکن است خرابکارانی به معادن باکو اعزام شوند که معادن مزبور را آتش بزنند و چون دولت شوروی بموجب پیمان منعقد شده حق دارد که ارتش خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاه دارد لذا میل ندارد که قبل از آن تاریخ ایران را تخلیه کند و در آن تاریخ هم باید وضع را بررسی کرد و دید که آیا ممکن است سربازان شوروی را، از ایران خارج کرد یا نه! تصمیم راجع باین موضوع ارتباط به رویه و رفتار دولت ایران خواهد داشت. پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی، بدولت شوروی حق میدهد که هر گاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه روسیه شوروی شود، ارتش خود را بشمال ایران اعزام دارد..." برنس میگوید من متعاقب این سخنان، ابراز امیدواری کردم که هیچ اقدامی در ایران نشود که در روابط آمریکا و شوروی تولید اختلاف نماید. در جواب من استالین گفت: "ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد!"



استالین، در اوج قدرتش



وجود مردم دانا مثالی زر و طلاست
که هر کجا بروند قدر و قیمتش دانند
بزرگ زاده نادان بشهر و مانند
که در دیار غریبش هیچ نسبتا نرسد
"عبدی"



روزگار

دفتر دهم (شماره سوم) | تابان ماه ۱۳۶۳

دنیا را آب برده و چشته خورده ها را خواب!



xalvat.com



xalvat.com

این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف که هر فصل برای خود، مقاله مستقلی است، تنظیم شده است سی و هشت فصل آن، در شماره‌های گذشته چاپ شده اینک فصل سی و نهم:

"بامشاد"

عصر آن روزی که پادگان میاندوآب تسلیم شد، اغلب افسران پادگان در محلی که کبیری منزل داشت، بدیدن او آمدند. کبیری برای آنها، بتفصیل شرح داد که غرض فرقه دموکرات، که اینک دولت محلی تشکیل داده، این نیست که آذربایجان را از ایران جدا کند، بلکه میخواهد، آذربایجان را چنانکه در گذشته نیز سابقه داشته است، پایگاه آزادی ایران قرار بدهد. شما مختارید که با ما همکاری داشته باشید یا نداشته باشید. آنها که میخواهند که با ما همکاری داشته باشند، ما آنها را، با آغوش باز می‌پذیریم و در صفوف خود جا می‌دهیم و آنها که نمی‌خواهند، ما امکانات لازم را در اختیارشان می‌گذاریم، تا بهر کجائی که مایلند بروند



قبول نهضت ما برای هیچکس اجباری نیست. هنگامی که کبیری بر روی این نکته تکیه کرد که من هم مثل شما آذربایجان را، جزء لاینفک ایران میداتم... و این عشق بوطن است که ما را، بقیام علیه حکومت مرکزی واداشته است، در دیدگان اغلب حاضران، اشگ نشست. با اینکه اکثر این افسران قصد بازگشت بنهران را داشتند، ولی چون مصر بودند که از کنه مقاصد فرقه دموکرات سر در بیاورند گفت و شنودها، تا پاسی از شب ادامه داشت تا بقول یکی از افسران، برایشان این یقین حاصل شود که هدف این نهضت، همانست که رهبران نهضت مدعی آن هستند و این تهمت حکومت تهران را با قاطعیت رد می کنند که غرض فرقه دموکرات جدا کردن آذربایجان از ایران و پیوستن آن به آذربایجان شوروی است. کبیری نیز، در هرموردی با صبر و حوصله، باین کنجکاوینها، پاسخ می داد و سعی داشت مخاطبان خود را، قانع کند که هیچ نیم کاسه‌ای زیر این کاسه نیست. آن شب کبیری در میاندوآب ماند و صبح روز بعد، من خبردار شدم که جهانگیر تفضلی و محمود هرمز و بزرگ علوی که بقصد دیدار قاضی محمد به مهاباد رفته بودند، شب هنگام، در بازگشت، بدون اینکه در میاندوآب توقف کنند به تبریز رفته اند. و من ناچارم که به اتفاق کبیری به مراغه بروم و یک شب نیز در آنجا بمانم و روز بعد، باتفاق او راهی تبریز شوم. محمود هرمز چند روز بعد، خلاصه‌ای از گفت و شنودهای روزنامه نگاران را با قاضی محمد که او نیز نظیر پیشه‌وری، فرقه دموکرات کردستان را، متعاقب فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل داده بود، بشرح زیر در روزنامه شهباز که بجای ایران ما، انتشار می یافت، منعکس کرد:

س - مرام فرقه دموکرات کردستان چیست و آیا شما هم مانند فرقه دموکرات آذربایجان طالب خودمختاری داخلی می باشید؟

ج - چهار سال است که خودمختاری در اینجا اجرا می شود و این امر را ما مدتهاست انجام داده ایم. مرام ما همانست که در بیانیه حزب دموکرات کردستان مندرج است و من یک نسخه آن را، بشما می دهم. بطوریکه ملاحظه می کنید، منظور ما عبارت از اینهاست:

- ۱ - ملت کرد، در داخل ایران در اداره امور محل خودمختار و آزاد باشد و در حدود دولت ایران، خودمختاری ملت کرد را بدست بگیرد.
- ۲ - ملت کرد با زبان کردی خود بتواند تحصیل بکند و امور دوایر با همان زبان کردی اداره شود.
- ۳ - انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی بفوریت انتخاب شده در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.
- ۴ - ماءمورین دولت باید قطعا " از اهل محل باشند.
- ۵ - بوسیله یک قانون کلی مابین رعیت و ارباب سازش بعمل بیاید و آتیه هر دو ناءمین بشود.

۶ - حزب دموکرات کردستان سعی خواهد کرد که مابین مردم آذربایجان و اقوامی که در آذربایجان زندگی می کنند (آسوری، ارمنی و غیره) وحدت و برابری کامل برقرار گردد.

۷ - حزب دموکرات کردستان، استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان، را یک امر ضروری می‌داند و در جهت ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه و سعادت میهن خود، فعالیت خواهد کرد.

س - فرقه دموکرات اداره امور خود را چگونه انجام می‌دهد و خود مختاری که میفرماید چهار سال است عملی گردیده به چه نحو بوده است؟
ج - موقعی که ما خواستیم خودمختاری را در کردستان عمل کنیم، انتخاباتی نمودیم. از نواحی کردستان نمایندگان به مهاباد آمدند. نمایندگان مزبور هیئتی را برای اداره امور کردستان و ایجاد ارتباط با دولت مرکزی ایران انتخاب نمودند، که این هیئت بنام "هیئت رئیسه ملی" موسوم گردید. فعلا این هیئت که ریاست آن با خود اینجانب است امور کردستان را اداره می‌کند.

س - فرمودید شما خواهان خودمختاری کردستان می‌باشید. با این وصف اعزام نماینده به مجلس آذربایجان چه معنی دارد؟

ج - چون مرام و مقصود فرقه دموکرات آذربایجان، با فرقه دموکرات کردستان نزدیک است و تقریبا یکی است و در این مبارزه برای احقاق حقوق، بین این دو فرقه وحدت موجود است، اعزام نماینده به مجلس آذربایجان، تنها برای همکاری هر چه بیشتر بین این دو فرقه است والا منظور از این کار ضمیمه کردن این دو قسمت بهم دیگر نیست.

س - اگر وحدت کاملی بین فرقه دموکرات آذربایجان با فرقه دموکرات کردستان وجود دارد پس چگونه فرقه دموکرات آذربایجان هیئت وزرائی تعیین کرده ولی شما چنین کاری نکرده‌اید؟

ج - هیئت ملی کردستان، تقریبا همان کاری را می‌کند که هیئت وزرای آذربایجان می‌کند....


با اینحال دو روز بعد در روز ۲۴ آذر، قاضی محمد، در یک میتینگ عمومی در مهاباد، تشکیل حکومت کردستان را اعلام کرد و در دوم بهمن همان سال، مجلس ملی کردستان نظیر مجلس ملی آذربایجان افتتاح شد و این مجلس قاضی محمد را بسمت صدر حکومت ملی انتخاب نمود و در دولتی که او تشکیل داد، حسین سیف قاضی بسمت وزیر جنگ منصوب گردید و جمعی از سران قبایل کرد، نظیر ملامصطفی بارزانی که با سه هزار مرد جنگی از عراق بایران آمده بود، بمقام ژنرالی نائل آمدند و در رأس نیروهای مسلح کرد، قرار گرفتند.





هر ملتی که بخواهد اساس
زندگانی خود را بر پایه تحریف حقایق
گذشته بنا نهد محکوم به زوال است.


"لوتی هالفن"
عضو آکادمی فرانسه



روزگار

دفتر اول (سال چهارم) بهمن ماه ۱۳۶۳

xalvat.com



آن روزها که مردم
... تصویر خمینی را در ماه می دیدند!



این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف که هر فصل برای خود، مقاله مستقلی است، تنظیم شده است. چهل و یک فصل آن، در شماره‌های گذشته چاپ شده اینک فصل چهل و دوم:

"بامشاد"

xalvat.com

من تبریز را، به توصیه پیشه‌وری، به‌مراه جودت وکیل اردبیل در مجلس ملی، ترک کردم. پیشه‌وری فکر می‌کرد که وقتی مرا به جودت بسپارد، او آنچه شرط میهمانداری است بجای خواهد آورد و گذشته از اینکه مرا تا اردبیل با اتومبیل خود خواهد رساند، وسائل سفر مرا، از اردبیل به آستارا نیز فراهم خواهد کرد... در حالیکه اتومبیل جودت، از زن و بچه پر بود

... و من در یک جیب سرباز که باید از گردنه‌های سهند از میان برف و یخ و بوران می‌گذشت، عملاً "جودت و خانواده را اسکورت می‌کردم و شب هنگام نیز که خسته و مرده و سرمازده، به اردبیل رسیدیم، او تنها محبتی که کرد، این بود که جلوی یک مسافرخانه ایستاد و از من خداحافظی کرد و گفت که امیدوار است که من امشب خوب بخوابم و فردا، بتوانم وسیله‌ای پیدا کنم و خودم را به آستارا برسانم... و من آنشب در آن مسافرخانه، در اطاقی که شش تخت داشت و باوجود خستگی مفرط، خر و پف مسافران هم اطاق، نمی‌گذاشت که خواب راحتی داشته باشم، بهر ترتیبی بود، شب را به صبح رساندم و فردا صبح که حاضر شدم، در یک کامیون بزرگ باری، کنار دست راننده بنشینم و از گردنه خطرناکی که فلات آذربایجان را به کرانه بحر خزر پیوند می‌دهد، بگذرم... راننده پس از اینکه پول را گرفت، مرا به بالای چهار پنج تن باری که زده بود فرستاد و جای بغل دست خود را به همشهری‌اش داد که بعد از من سروکله‌اش پیدا شده بود... و من در بالای آن بارها، در حالیکه از سرما مثل بید می‌لرزیدم و از ترس سقوط، روی شکم افتاده و به محموله‌ای که در دسترس بود، چنگ انداخته بودم، ناگهان متوجه چند سواری شدم که از ارتفاعات اطراف، چهار نعل، فرود آمدند و راه را بر کامیون بستند و دستور توقف دادند... و آنکه سمت ریاست داشت و مردی میانه‌سال، با سیل و موهای فلفل نمکی بود، پس از اینکه پرسش‌هایی از راننده و مسافر کنار دست او کرد و دستور داد که محموله کامیون را بازرسی کنند، بمن اشاره کرد و چیزی به ترکی گفت که من سر درنیاوردم و وقتی راننده به او گوشزد کرد که من فارسم و ترکی حرف نمی‌زنم، این مطلب سوءظنش را برانگیخت و دستور داد که از بالای کامیون پائین بیایم... در آخرین دیداری که من با پیشه‌وری داشتم، او در کتابچه بغلی من سفارشنامه‌ای نوشته بود که اگر احیاناً "در قلمرو آذربایجان گرفتاری برای من پیش بیاید، آن را نشان بدهم و حالا وقت آن بود که من از این سفارشنامه استفاده کنم و چون آن را به رئیس آن سواران که "دهگان" خوانده می‌شد، نشان دادم، او بلافاصله بنای پرخاش را به راننده گذاشت که به چه جراتی، میهمان فرقه دموکرات را به بالای بارها فرستاده‌ای و بعد از من شروع به عذر خواهی کرد و به راننده دستور داد بدون معطلی، همشهری خود را به بالای بارها بفرستد و من را در کنار دست خود جا بدهد و در بازگشت از آستارا، رضایت نامه‌ای از من به‌مراه بیاورد... و راننده برای اینکه من رضایت نامه چرب و نرمی برایش بنویسم از آن پس از هیچ خوشرقصی خودداری نکرد... و من از آستارا یگراست به بندرپهلوی رفتم و در خانه شاپور میهن که با من خویشی داشت و فرماندار شهر بود، منزل کردم... شاپور میهن داماد اسمعیل خان کوچکی برادرزاده میرزا کوچک خان بود و در آن موقع در کنار پاره‌ای از یاران باقی مانده میرزا، در حزب جنگل، که از نو برای خود تشکیلاتی ترتیب داده بود، مشارکتی محافظه‌کارانه داشت، بطوریکه نه سیخ بسوزد نه کباب. نه تظاهراتی کند که به موقعیت اداری او لطمه وارد بیاید و نه اینطور نشان بدهد که قدر قرابت‌سببی با خاندان میرزا کوچک‌خان را نمی‌داند و قصد ادامه

راه او را ندارد . . .

فردای روز ورود من که مصادف با اول سال مسیحی ۱۹۴۶ می‌شد. در شهر این خبر پیچیده بود که سردبیر ایران ما، از آذربایجان به بندرپهلوی آمده و در منزل فرماندار منزل کرده است، جمعی از روسای ادارات که اغلب دورادور با نام من آشنائی پیدا کرده بودند و خوانندگان "ایران ما" بودند، بدیدن من، به منزل فرماندار آمدند، تا با یک تیر دو نشانه بزنند و هم به اصطلاح خیرمقدمی به من بگویند و آنها که مرا نمی‌شناسند با من آشنائی پیدا کنند و آنها که می‌شناسند، تجدید عهدی بعمل بیاورند و هم سروگوشی آب بدهند و دست اول خبردار بشوند که در آذربایجان چه می‌گذرد، و حسن مهری رئیس بانک ملی که از حزب پیکار، مرا می‌شناخت و فی الحال از سران حزب جنگل بود بیش از همه از دیدار من، ابراز خرسندی می‌کرد . . . مجلس معارفه و مباحثه ما گرم شده بود که کنسول شوروی به فرماندار تلفن کرد که به مناسبت اول سال یک مجلس خصوصی ترتیب داده و مایل است فرماندار و روسای ادارات او را سرافراز کنند و چون می‌داند که اغلب این آقایان برای دیدار سردبیر روزنامه ایران ما در آنجا جمع شده‌اند، تقاضا می‌کند که همه دسته جمعی به اتفاق میهمانشان به خانه او بروند . . . پذیرائی کنسول خیلی صمیمانه بود، ولی کوچکترین حرفی از آذربایجان، به میان نیامد و نه فقط من سعی داشتم، که در این زمینه حرفی نزنم، کنسول نیز، هیچ کنجگاو نشانی نداد ولی چنین وانمود می‌کرد که برای روزنامه ایران ما اهمیت ویژه‌ای قائل است و عقیده دارد که روزنامه ما، منعکس کننده نظریات آن اکثریتی است که اقلیت حاکم نمی‌خواهد که به خواست های آنها توجه کند . . . جهانگیر تفضلی آنقدر در گوش ما خوانده بود که مواظب باشید شاخ توی جیبتان نگذارند که ما همینکه کسی شروع به تعریف ما می‌کرد، بی اختیار از او فاصله می‌گرفتیم . . . من یکی دو روز بعد به اتفاق میهن و مهری به رشت آمدم و در اجتماع سران حزب جنگل شرکت کردم و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در آذربایجان برای آنها به تفصیل بازگفتم، و این اطلاعات من، زمینه‌ای برای طرح این مسئله شد که آیا مصلحت ایران اقتضا می‌کند که دگرگونی‌های آذربایجان فراگیر بشود و یا محدود به آن خطه باقی بماند . . .

هنگامی که در نیمه دی ماه، من عازم تهران بودم چنین بنظر می‌رسید که روابط پیشه‌وری با حکومت حکیمی دیگر به مرحله بن بست رسیده است و پیشه‌وری دست کم اینطور نشان می‌دهد که می‌خواهد همه پل‌های ارتباط را خراب کند. چنانکه چند روز بعد، درباره زبان، اعلامیه‌ای بشرح زیر صادر کرد:

xalvat.com

حکومت ملی زبان آذربایجانی را تنها زبان رسمی دولتی در آذربایجان می‌شناسد و اعلام می‌کند که:

x از امروز زبان آذربایجانی، زبان رسمی دولتی اعلام می‌شود. تمام تصمیمات و آگهی‌های دولتی، فرمان‌های ارتش و لوایح قانونی مطلقاً به زبان آذربایجانی خواهد بود.

x تمام ادارات (دولتی و ملی و تجاری و اجتماعی) مجبورند مطالب مربوط به امور خود را به زبان آذربایجانی بنویسند. کلیه دفاتر و مدارگی که به این زبان نوشته نشده باشد، رسمی محسوب نخواهد شد.

x امور دانشگاه‌ها به زبان آذربایجانی انجام خواهد پذیرفت و برای کسانی که به زبان آذربایجانی آشنائی ندارند مترجم تعیین خواهد شد.

x تابلوها در تمام ادارات و تجارتخانه‌ها مطلقاً "به زبان آذربایجانی خواهد بود."

xalvat.com

x سایرمللی که در آذربایجان زندگی می‌کنند حق دارند که امور خود را به زبان مادریشان انجام دهند لکن آنها باید نوشته‌ها و آگهی‌های رسمی خود را به دو زبان آذربایجانی بعنوان زبان رسمی و زبان ملی خود انتشار دهند.

x در مدارس خصوصی ملل کوچک که در آذربایجان زندگی می‌کنند، تدریس زبان آذربایجانی، در کنار زبان مادریشان اجباری است.

همچنین در تاریخ ۲۵ دی ماه، مجلس ملی آذربایجان پیشنهاد پانزده تن از نمایندگان را بشرح زیر تصویب کرد. که:

"۱- مجلس ملی آذربایجان با توجه به لزوم اداره کشور براساس اصول دموکراتیک، هیئت ۱۵ نفری ذیل را به ریاست آقای میرجعفر پیشه‌وری نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان جهت تدوین لایحه قانون اساسی (گونسیتوسیون) انتخاب می‌نماید:

آقایان دیبائیان - محمد عظیم - صادق پادگان - فریدون ابراهیمی - زین‌العابدین قیامی - عبدالله رحیمی - اسماعیل شمس - دکتر جاوید مهتاش - آتش بیات ماگو - سیمون مقروبیچیان - عبدالعلی پڑوهنده - شیخ موسی کیانی و خانم‌ها شمس جدی و عقیفه ترکی.

به این هیئت ماموریت داده می‌شود که در مدت یک ماه لایحه قانون اساسی آذربایجان را تنظیم و به مجلس ملی تقدیم نمایند.

۲- به منظور نظرخواهی از مردم و استفاده از افکار میهن پرستان قبل از تشکیل مجلس موسسان لایحه باید در روزنامه‌ها انتشار یافته، بنظر مردم رسانده شود و برای جمع‌آوری راهنمایی‌های مردم و استفاده از آن کمیسیونی از طرف این هیئت تشکیل گردد.

۳- هنگام تهیه و تنظیم قانون اساسی، با توجه به اوضاع ملی، مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آذربایجان و برای تأمین ترقی همه جانبه آن باید وسایل و طرق برقراری ارتباط آزادانه با سایر کشورها خصوصاً "رابطه تجارتي به شکل روشن و آشکار قید گردد."

گذشته از این حکومت ملی آذربایجان برخلاف تصمیم مجلس موسسان ملی که "...کنگره ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد. آنها لباس و درجه خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد..." ژاندارمری را منحل کرد. اونیفورم ارتش را تغییر داد و درجات نظامی آنان را با درجات نظامی همسایه شمالی ایران یکسان ساخت. و بالاخره دیوان کیفر کارمندان دولت را منحل کرد و محاکمه کارمندان متخلف را بد دادگاه‌های عمومی واگذار نمود.

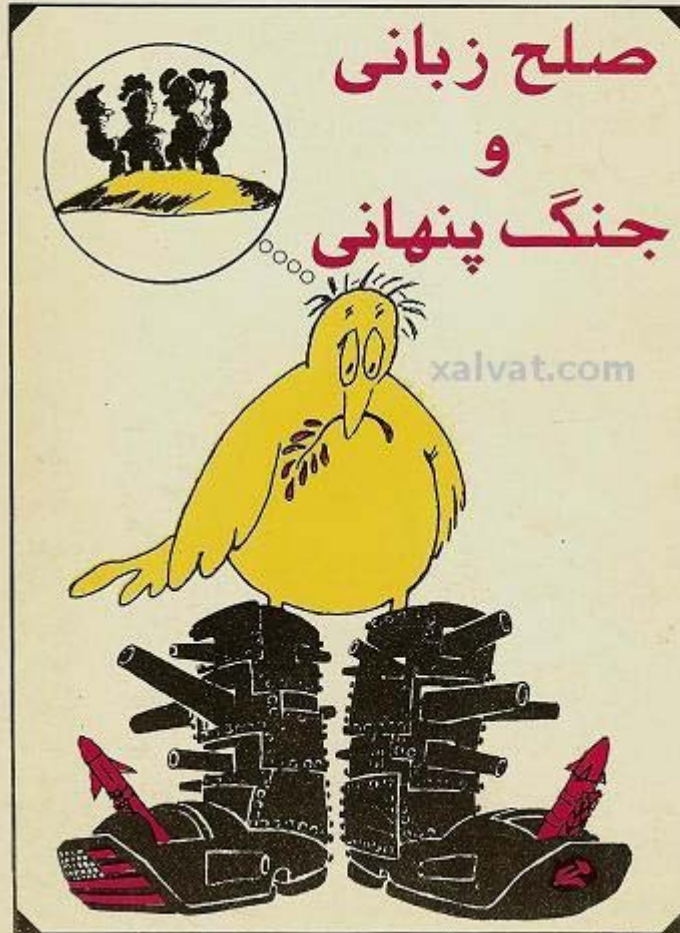


دو عاقل را نباشد کین و پیکار
نه دانائی ستیزد با سگسار
اگر نادان بد وحشت سخت گوید
خردمندش بنرمی دل بجوید
دو صاحب‌دل نگهدارند موئی
همیدون سرکشی و آرم جوئی
وگر بر هر دو جانب جاهلانند
اگر زنجیر باشد بگسلانند
"سعدی"



روزگار

دفتر چهارم (سال پنجم) اردیبهشت ماه ۱۳۶۵





این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است، تنظیم شده است. پنجاه و شش فصل آن در شماره‌های گذشته چاپ شد و اینک فصل پنجاه و هفتم: "باشاد"

xalvat.com

۵۷ قوام‌السلطنه که در دوم فروردین ماه ۱۳۲۵ به "والاس موری" سفیر آمریکا در تهران گفته بود که اگر مجبور بشود در مورد نفت شمال ترتیباتی برای شوروی قائل گردد، در نظر دارد که همان امتیازات را، در منطقه بلوچستان، به آمریکائی‌ها بدهد" و به این ترتیب سعی کرده بود که آمریکای تازه پاگشوده به صحنه سیاست‌های جهانی را نسبت به اوضاع و احوال ایران علاقمند کند و با جلب یک نیروی سوم، نگذارد که ایران میان دو سنگ آسیای "سیاست شمال" و "سیاست جنوب" خرد و خمیر بشود، در همان اوقات به "موری" یادآور شده بود که ما ناگزیریم که نیرو به آذربایجان بفرستیم ولی باید بهانه به شوروی‌ها ندهیم تا بعنوان حفظ امنیت سرحدات خود، مانع بر سر راه اقدامات ما بتراشند...

موافقت‌نامه‌ای که در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶، قوام با سادچیکف امضاء کرده بود، یک "بده و بستان" نقد و نسبه تلقی می‌شد. بخش نقد آن، تعهد دولت شوروی بود که می‌گفت نیروهایش از تاریخ چهارم فروردین ماه ۱۳۲۵، مطابق با ۲۴ مارس ۱۹۴۶، در ظرف یک ماه و نیم، تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند. در آن موقع هیچکس سر در



نیاورده بود که چرا قراردادی که در چهارم آوریل امضاء شده، عطف به ماسبق می‌کند و آغاز تخلیه ایران را از یازده روز قبل (۲۴ مارس) معین می‌نماید... بطور مسلم، حتی خود قوام و سادچیکف نیز علت واقعی امر را نمی‌دانستند و خبر نداشتند که در ۲۱ مارس "ترومن" رئیس جمهوری آمریکا، برای استالین یک اولتیماتوم محرمانه فرستاده است و به او اعلام کرده است که اگر در ظرف یک هفته شروع به تخلیه ایران نکند و تا شش هفته، تمام افراد ارتش سرخ را از خاک ایران بیرون نبرد، نیروهای آمریکائی دوباره به ایران مراجعت خواهند کرد. بنابراین دولت شوروی، در واقع، روغن چراغ ریخته را وقف امامزاده کرده بود و ضمن تسلیم شدن به اولتیماتوم ترومن، از دولت ایران در مقابل تخلیه ایران خواسته بود که، اولاً "قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را حداکثر تا هفت ماه دیگر به مجلس پانزدهم پیشنهاد کند. ثانیاً "مسئله آذربایجان را که یک امر داخلی است، به ترتیب مسالمت آمیزی حل و فصل نماید. با اینحال بنظر می‌رسد که این یک امر تصادفی نبود که در اواخر فروردین ماه، در اطراف "هولاسو"، دهستانی در حومه "شاهین دژ"، نیروهای دولتی بطور ناگهانی به فدائیان فرقه دموکرات حمله بردند و بر اثر این حمله، سروصدای پیشه‌وری در اولین روز اردیبهشت ماه در سرمقاله روزنامه آذربایجان درآمد که: "بعد از انتخاب قوام السلطنه به نخست وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فدائیان از مرزهای آذربایجان پیشتر بروند... ولی حالا نیروهای دولتی بطور ناگهانی به ما حمله می‌کنند و خون جوانان ما را می‌ریزند. ما برای حفظ آزادی خود، هیچوقت این اتفاقات را از نظر دور نداشته‌ایم. آذربایجانی هنگامی که برای آزادی قیام کرد، هر احتمالی را بحساب آورد. اگر ارتجاع تهران می‌خواهد به زور اسلحه، آذربایجان را خفه کند بفرماید، این گوی و این میدان! لیکن دنیا بداند که حمله از طرف آنها شروع شده... ما سلاح را با سلاح، و مشت را با مشت جواب خواهیم داد. بگذار مرتجعین این را خوب بفهمند و حکومت قوام السلطنه هم درک کند که دولتی که از صلح دم می‌زند با خمپاره پیش نمی‌آید... حال که آنها می‌خواهند به زبان اسلحه صحبت کنند، اشکالی ندارد، ما هم حاضریم. ببینیم پشیمانی اجباری دامن کدامیک را زودتر خواهد گرفت."

xalvat.com

یک روز بعد از این سرمقاله تند و تیز بود که هیئت دولت قوام، طی تصویب نامه‌ای آنچه را که بعنوان پایه و اساس مذاکرات "تهران و تبریز" قبول داشت، اعلام کرد و یک هفته بعد پیشه‌وری در رأس هیئتی عازم تهران شد. او در فرودگاه تبریز گفت: "... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فدائیان مسلح را هیچکس نخواهد توانست از ما بگیرد. ما همان وقت که بپا خاستیم، می‌توانستیم به تهران رفته حکومت ارتجاعی تهران را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود، اما شرایط بین‌المللی چنین اقدامی را تجویز نمی‌کرد... حرف ما این است که در یک حوض نمی‌تواند دو نوع آب وجود داشته باشد، در یک کشور نیز نمی‌تواند سیاست‌های مختلف عرض اندام کند. حکومت ایران باید حکومت خلق باشد و ما یا تا آخرین نفر

خواهیم مرد و یا تمام خلق‌های مظلوم ایران را آزاد خواهیم کرد. " و دو هفته بعد که پیشه‌وری مذاکرات را ناتمام گذاشت و با همراهان خود به آذربایجان بازگشت، عمده اختلاف او با دولت بر سر این مسئله بود که قوام اصرار داشت نیروهای نظامی دولت باید در آذربایجان مستقر شوند و پیشه‌وری حاضر نبود زیربار قبول بازگشت نیروهای نظامی و ژاندارمری به آذربایجان برود و می‌گفت تا وقتی که در ارتش و ژاندارمری اصلاحات اساسی صورت نگرفته من زیربار بازگشت آنها به آذربایجان نمی‌روم. . . و با اینکه در آخرین دیدار پیشه‌وری با قوام، سادچیکف سفیر شوروی نیز حضور پیدا کرده بود و سعی داشت که میانجیگری کند و طرفین را به مصالحه وادارد، ولی قوام سرسختی نشان داده بود و چنانکه بعدها برای سفیر آمریکا نقل کرده بود: "روش عنودانه پیشه‌وری موجب شده بود که او کنترل خود را از دست بدهد و از زبان غیردیپلماتیک، برای بیان نظریات خود کمک بگیرد".

بنابر اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا، قوام قبل از دعوت پیشه‌وری به تهران، در هفتم آوریل به یکی از صاحب‌منصبان سفارت آمریکا در تهران اطلاع داده بود که او در این فکر است که هیئتی را از آذربایجان به تهران دعوت کند تا با کمیسیونی که اعضای آن از طرف دولت معین خواهند شد، برای حل مسأله آذربایجان به مذاکره بنشینند و یادآور شده بود که تفسیر پاره‌ای از مخبرین مطبوعات، در این زمینه که پس از عقب‌نشینی سپاهیان شوروی، نیروی تاءمینیه از تهران به آذربایجان گسیل نخواهد شد، نادرست می‌باشد و نیروهای ژاندارمری و ارتش بموقع خود، به آن ولایت گسیل خواهند شد. . . .

xalvat.com

در موافقت‌نامه‌ای هم که در روز ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ بین پیشه‌وری و مظفر فیروز، معاون نخست وزیر، که در رأی‌س یک هیئت ده نفری سیاسی - نظامی، دو روز قبل از آن تاریخ وارد تبریز شد، به امضاء رسید سه موضوع همچنان بلا تکلیف مانده بود که عبارت بودند از:

۱- قشون خلق آذربایجان که افراد آن را مشمولین نظام وظیفه تشکیل می‌دادند و دولت قوام "بالقوه" آنها را جزء ارتش ایران شناخته بود،
 ۲- فدائیان آذربایجان که افراد آن داوطلبانه به کمک فرقه دموکرات آمده بودند و دولت قوام "بالقوه" آنها را وابسته به ژاندارمری ایران شناخته بود،

۳- مسئله تقسیم اراضی مالکین بزرگ آذربایجان که دولت قوام خواستار پرداخت غرامت و خسارت به آنها بود.

و برای هر سه موضوع، مقرر شده بود کمیسیون‌هایی مرکب از نمایندگان دولت و نمایندگان انجمن ایالتی آذربایجان تشکیل شود و راه‌حل‌هایی جهت تصویب، به دولت پیشنهاد نمایند. ولی عملاً تا پایان کار مسئله آذربایجان هیچ اقدامی در این زمینه‌ها صورت نگرفت. در این "بده و بستان" داخلی نیز، معامله جنبه نقد و نسبه داشت. آنچه نقد بود، این بود که مجلس ملی بلافاصله تبدیل به انجمن ایالتی می‌شد و ریاست آن را علی‌شبه‌تری برعهده داشت و وزرای محلی بصورت رؤسای ادارات درمی‌آمدند. پیشه‌وری بعنوان

رهبر فرقه دموکرات باقی می‌ماند و دکتر سلام‌الله جاوید به استانداری آذربایجان منصوب می‌گردید و یک "نیمه نقد" مسئله، شهرستان زنجان بود که باید از آذربایجان جدا می‌شد.

بر سر مسئله زنجان از فردای انتشار موافقت‌نامه "تهران - تبریز" تظاهرات اعتراض آمیزی علیه این تفکیک بعمل آمد و در روز ۲۶ خرداد، میتینگی در زنجان برپا شد که شرکت‌کنندگان در آن، قطعنامه خود را بصورت تلگرافی به تبریز مخابره کردند که: "ما شرکت‌کنندگان در این میتینگ عظیم تکرار می‌کنیم که ولایت خمسه از حیث کلیه خصایص ملی، یعنی زبان و آداب و رسوم، جزء لاینفک آذربایجان است. لذا به موافقت‌نامه منعقد با نمایندگان تهران که از رادیوی تبریز پخش گردید و در آن نامی از زنجان برده نشده بود، جدا" اعتراض می‌نمائیم و به تمام مردم ایران و جهان اعلام می‌کنیم که ما دز راه خصایص ملی خود، آخرین قطره خونمان را نثار خواهیم کرد و همگی، از کوچک و بزرگ، با صدای رسا می‌گوئیم که ما حاضر نخواهیم شد که پس از نثار خون صدها تن از جوانان خود، یک بار دیگر پای ژاندارم‌های شوارتسکف به خاک خمسه باز شود." xalvat.com

به این تلگرام پیشه‌وری جواب داد که: "... اطمینان داشته باشید تا موقعی که فرقه دموکرات آذربایجان وجود دارد، ذوالفقاری... و ژاندارم‌ها... امکان ورود به خاک زنجان را نخواهند داشت. فرقه ما، بین زنجان و تبریز هیچ فرقی قائل نیست. ما در راه زندگی آزاد برادران زنجانی خود، به هرگونه فداکاری دست خواهیم زد. بگذار کسانی که با سوءاستفاده از موافقت‌نامه، آرزوی بازگشت به زنجان را دارند بدانند که آن‌ها این آرزو را به گور خواهند برد. شما نگران نباشید، ما علاوه بر قرارداد، مذاکرات خود را درباره ولایت زنجان با نماینده مخصوص، به اطلاع شما خواهیم رسانید. با فکری آسوده به کار خود ادامه دهید و به تصمیمات فرقه دموکرات آذربایجان اعتماد کنید..."

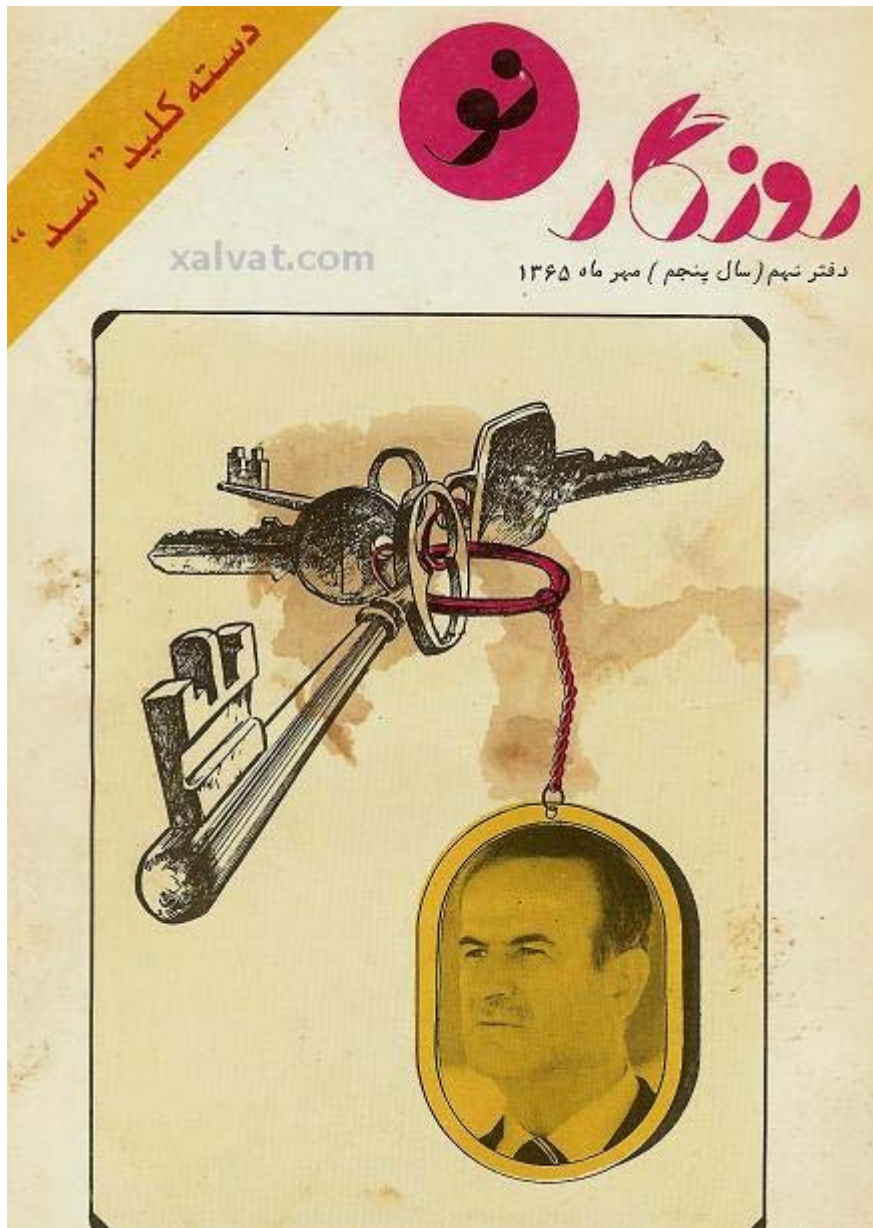
دو هفته بعد از تشکیل کابینه ائتلافی، قوام از تشکیلات تازه آذربایجان که دیگر باش وزیر و وزیر و مجلس ملی نداشت، دعوت کرد که هیئتی را برای حل و فصل پاره‌ای از مواد معوقه موافقت‌نامه ۲۳ خرداد به تهران بفرستد. ریاست این هیئت را این بار علی شبستری، رئیس انجمن ایالتی برعهده داشت و دکتر سلام‌الله جاوید استاندار آذربایجان نفر دوم آن بحساب می‌آمد. این هیئت با اینکه تا ۲۸ مهر ماه، یعنی دو ماه آزرگار، در تهران سرگرم گفتگو بود، ولی در هیچ موردی نتوانست به یک توافق کتبی برسد... و گفتگوهای شفاهی‌اش نیز، بعد از بروز و ظهور به اصطلاح "نهضت جنوب" غیر از آن چیزهایی بود که قبل از این واقع عنوان می‌شد که فی‌المثل دولت موافق است که فرماندهان ارتش و ژاندارمری را با صلاح‌دید انجمن ایالتی آذربایجان انتخاب کند. بلکه برعکس، اینک در گفتگوها بیشتر بر روی این نکته تکیه می‌شد که آذربایجان باید به آنچه دازد قانع باشد و بیش از امتیازاتی که تا حال بدست آورده چیزی نخواهد و کاری نکند که حکومت دچار محظورات تازه‌ای، نظیر واقعه جنوب، بشود و از عهده انتخاباتی که

متعهد است آن را هرچه زودتر به انجام برساند، برنیاید و در این میانه تاءخیر در تخلیه زنجان تعبیر به نوعی گروکشی آذربایجان می‌شد، و دولت فرقه دموکرات آذربایجان را در این دست بدست کردن‌ها مقصر می‌شناخت و در آخرین گفتگوهایش با هیئت نمایندگی آذربایجان، اخطار کرده بود که باید حداکثر تا ۲۳ آبان ماه، زنجان تحویل ماءموران اعزامی دولت بشود و اگر تاءخیری در این امر صورت بگیرد، دولت راءءسا"، آنچه را که مقتضی بدانند انجام خواهد داد. با اینکه همه این اعمال و افعال نشان می‌داد که هوا پس است و دولت قوام دیگر سر سازگاری با آذربایجان را ندارد و پس از واقعه جنوب و سقوط دولت ائتلافی، آشکارا سیاست تهران چرخشی کرده و متمایل به جانب خشونت شده است، لیکن اینطور بنظر می‌رسید که فرقه دموکرات اوضاع و احوال را، آنطورکه هست، در نمی‌یابد و همچنان در خواب و خیال‌های شیرین خود غوطه‌ور است، و پیشه‌وری در جلسه گزارش نمایندگان اعزامی آذربایجان به تهران، بقدری افق آینده را باز و روشن می‌دید که به اعضای فرقه توصیه می‌کرد، اینک وظیفه شما در سه امر خلاصه می‌شود: فعالیت جدی و قانونی در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، جمع آوری غله، و برگزاری شایسته جشن ۲۱ آذر! ...

xalvat.com

سراغاز درگیری دولت قوام و آذربایجان بر سر مسئله زنجان بود. با اینکه دولت قوام اتمام حجت کرده بود که بایستی تا ۲۳ آبان افراد محلی مسلح وابسته به فرقه دموکرات، اسلحه را زمین بگذارند و زنجان را تحویل مقامات دولت مرکزی بدهند، اعضای محلی فرقه، آشکارا دست بدست می‌کردند و در اواخر آبان ماه، تازه تظاهراتی براه انداختند و به تلگرافخانه رفتند و نخست وزیر را به تلگراف حضوری دعوت کردند و اعلام داشتند که خمه جزء آذربایجان است و چنانچه نیروهای نظامی وارد شهر زنجان شوند، آن‌ها مسلحانه مبارزه خواهند کرد. قوام آنچه در جواب آن‌ها گفت، در این عبارات خلاصه می‌شد: "من به هیچوجه زنجان را از آذربایجان جدا نخواهم کرد. ولی چون از نظر قانون تقسیمات کشوری، خمه جزء آذربایجان نیست، لذا اجرای درخواست شما مستلزم آنست که قانون مربوطه به تصویب مجلس برسد. من به شما قول می‌دهم که به محض افتتاح مجلس، ماده واحده‌ای در این مورد به تصویب رسانده، خمه را به آذربایجان ملحق سازم." با اینکه جواب قوام بظاهر نرم و ملایم و امیدوارکننده بود ولی اینطور بنظر می‌رسید که این قول و قرارها، نه مقامات محلی فرقه دموکرات را اقناع کرده است و نه فدائیان مسلح و مردم عادی زنجان را، که یقین داشتند به محض تحویل زنجان به دولت مرکزی، خان‌های گریخته بار دیگر به زنجان بازخواهند گشت و باز از نو، آن منطقه تبول ذوالفقاری‌ها، یمین لشکر و اسلحه‌داربازی و امثال آن‌ها خواهد شد و نظیر گذشته همه مخالفین خود را، بی پروا، تار و مار خواهند کرد و نفس همه را خواهند برید.





۵۸



این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است، تنظیم شده است. شصت و یک فصل آن در شماره‌های گذشته چاپ شد و اینک فصل شصت و دوم: "بامشاد"

xalvat.com

۶۲ از هنگامه آذربایجان و سرانجام آن، تشکیلاتی که از دگرگونی اوضاع حسابی بل گرفت و بدن اینکه جنگی کرده باشد خود را فاتح آذربایجان نمایاند و اعاده حیثیت کرد، ارتشی بود که از شهریور ۱۳۲۰، متجاوز از پنج سال با ناکامی‌های پی‌پی سروکار پیدا کرده بود، و چه در رویارویی با قوای بیگانه و چه در درگیری‌هایی که با سرکشان داخلی داشت، نه از خود قدرت و کارآئی نشان داده بود و نه شجاعت و جسارت و همت. پابپای آن، شاه نیز بعنوان فرمانده کل قوا، یکمرتبه رو آمد و کسی که تا آن موقع یک مقام غیر مسئول به حساب می‌آمد و هیچکس در گره‌گشائی از کارهای فروبسته مملکت از او توقعی نداشت و خود او نیز سعی می‌کرد اینطور وانمود کند که از حدود و حقوقی که قانون برای او معین کرده، هرگز یا فراتر نمی‌گذارد، یکمرتبه قیافه یک نجات دهنده به خود گرفت که اگر او نبود آذربایجان از دست رفته بود و اگر او مقاومت در مقابل خواست‌های دموکرات‌ها نشان نمی‌داد، دموکرات‌ها حکومت تهران را لقمه چپ خود می‌کردند.

تبلیغات گسترده به نفع ارتش و به نفع شاه، از فردای روز ۲۱ آذر که دولت همه روزنامه‌های به اصطلاح تندرو و چپ‌گرا را، از سر احتیاط، توقیف کرده بود تا هیچ موی دماغی نداشته باشد، با چنان حدت و شدتی آغاز شد که تاخت و تازشان در یک میدان خالی از مزاحم، بعد از گذشت یکی دو هفته، حتی شخص قوام را که برنده اصلی این شطرنج سیاست بود، بصورت بدهکار درآورد. تفسیرها و گزارشات روزنامه‌های وابسته به ارتش و دربار، حکایت از آن داشت که در جریانات اخیر، بازی واقعی را شاه کرده که هرگز خواست‌های پیشه‌وری و اطرافیان را نپذیرفته و توی دهان آنها زده و بعد ارتش کرده که به موقع ضرب شست نشان داده و دموکرات‌ها را تار و مار و فراری ساخته است

و در لفافه عبارات، اینطور به خوانندگان خود می‌فهماندند که اگر شاه، قوام را مهار نکرده و در برابر او مقاومت نشان نداده بود و دست او را باز گذاشته بود که هرکاری می‌خواهد بکند، قوام امتیازات بیشتری به دموکرات‌ها می‌داد و امکانات گسترده‌تری برای فعالیت‌های آنها قائل می‌شد... و در این زمینه، آنقدر شورش را درآوردند که قوام چند روز بعد به دیدن شاه رفت و به او فهماند که همه این تحریفات تاریخی و قلب واقعیت‌ها را زیر سر او می‌داند، و پس از این دیدار بود که شاه دستخطی صادر کرد که طی آن، به تفصیل، از خدمات قوام در حل و فصل مسئله آذربایجان تقدیر شده بود و طرفداران شاه می‌گفتند که متن آن را خود قوام به شاه دیکته کرده است.

رعد و برق حادثه آذربایجان ضربه شدیدش را بر حزب توده وارد آورد و کمیته مرکزی آن چون خود را قادر نیافت تا راه و روش حزب را در قبال واقعه آذربایجان و دولت قوام برای اعضای حزب توجیه کند، چاره‌ای جز کناره‌گیری ندید و بدون مقاومت جای خود را به یک هیئت اجرائیه موقت داد که این هیئت، در تاریخ پانزدهم دی ماه، طی یک اعلامیه خطاب به اعضای حزب و یک بیانیه خطاب به هموطنان، از یک طرف درصدد برآمد که از متلاشی شدن حزب جلوگیری کند و برای انضباط اعضا و انسجام حزب تدابیری بیندیشد و از طرف دیگر با اعتراف به اشتباهات خود، قیافه شسته و رفته عامه پسندی تحویل مردم آن روز ایران بدهد... xalvat.com

حزب توده در بیانیه‌ای که روی سخنش با مردم بود، اعتراف کرد که: "حزب توده ایران دارای این نقص بزرگ بود که نتوانست ایرانیان را چنانکه باید و شاید به هدف‌های خود متوجه ساخته و به حسن نیت و صراحت خود قانع گرداند. علاقه او به آزادی و اصلاح، او را به یک جانبداری متعصبانه از جنبش آذربایجان واداشت و حال آنکه، فقط در صورت فاش ساختن جنبه‌های مثبت و منفی این جنبش، حزب توده ایران می‌توانست صداقت خود را نشان بدهد." در این بیانیه همچنین آمده بود که:

"حزب توده ایران در گذشته، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، با وجود حسن نیت و علاقه به حقیقت، طریقه‌ای در پیش گرفت که به طرفداری از سیاست یکطرفه و افراط در عقاید خود متهم شد... حزب ما با آنکه علناً حامی و طرفدار دموکراسی بود، متأسفانه در عمل روشی داشت که اعتماد مردم را به آزادیخواهی خود متزلزل می‌ساخت. ما بجای اینکه حمایت از آزادی را سرلوحه فعالیت خود قرار دهیم، به یک مبارزه طبقاتی وسیع و غیرلازمی متوجه شده بودیم که طبقات آسوده و مرفه اجتماع را متوحش ساخته و آنها را به جانب مرتجعین سوق می‌داد."

هیئت اجرائیه موقت، پس از یک بررسی همه‌جانبه از جنبه‌های منعی و مثبت حزب توده ایران، در طی پنج سالی که از عمر آن می‌گذشت، به تشریح هدف‌های آتی حزب در سیاست داخلی، در سیاست خارجی، در تشکیلات حزبی، در اصلاحات اجتماعی و در مسائل عمومی مملکت پرداخته و نوشته بود:

"در سیاست داخلی، ما سه هدف برای خود معین ساخته‌ایم: استقلال،

خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود، اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار بگیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام، بدون توجه به بهتان‌های دشمنان ما، مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که به نام حزب توده ایران، دم از مخالفت با دین بزند، آنا" و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد.

باید تصریح کنیم که بنظر ما، طریق وصول به هدف‌های سیاسی و اجتماعی فوق، قیام مسلح و شورش و اعمال شدت نیست. اگر افرادی چنین می‌پندارند که این حزب قصد انقلابی دارد و می‌خواهد از طریق اعمال شدت به قدرت برسد، بر طریق خطا هستند. با وضع عمومی کشور ما، یک عمل انقلابی نه ممکن است و نه مجاز. ما بخوبی می‌دانیم که نمی‌توان از طریق تحمیل و فشار، عقایدی را در ذهن مردم رسوخ داد. فقط از طریق تحولات مسالمت آمیز و تبلیغات صحیح می‌توان در ایران نهضت دامنه‌دار و با نفوذ و عمیقی ایجاد کرد. ما میل داریم که از راه مبارزات پارلمانی، مانند کلیه ملل دموکرات جهان، افکار صحیح خود را پیش ببریم...

بیانیه هیئت اجرائیه موقت حزب توده ایران که اعضای آن عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش، دکتر فریدون کشاورز، دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی، عبدالحسین نوشین، احسان طبری، احمد قاسمی، مهندس نورالدین کیانوری، دکتر غلامحسین فروتن، محمود بقراطی و خلیل ملکی، با این عبارات پایان می‌یافت:

"در اینجا لازم است یادآوری کنیم که حزب توده ایران در انتخابات دوره پانزدهم نمی‌تواند شرکت ورزد، زیرا آزادی عمل از آن سلب گردیده و ناچار از این حق قانونی خود محروم شده است. حزب توده ایران هرگز در پی آن نیست که شعارهای سوسیالیستی را در ایران عملی سازد زیرا مطالبات محیط اجتماعی ما چنین نیست. الان وظیفه هر ایرانی، از هر طبقه که باشد، ایجاد یک ایران مستقل و آزاد و ثروتمند و مترقی است. حزب ما مایل است که در زیر شعار استقلال، آزادی، ترقی، بهترین افراد این کشور جمع شوند و با تاکتیک مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی، بتدریج رژیم مترقی و عادلانه و صحیحی را در ایران برقرار سازند. ما نشان خواهیم داد که به آنچه می‌گوئیم عقیده داریم و قصد اغفال و استتاری در میان نیست. تا چه کسی در این پیکار منطقی و انسانی و وطنپرستانه ما را همراهی کند..."

این بیانیه، با نقاط ضعف آشکاری که داشت، به جای اینکه بتواند برای حزب توده کسب آبرویی کند، مختصر آبرویی را هم که حزب هنوز برای خود حفظ کرده بود از بین برد. برای عامه مردم این بیانیه، یک سند خدعه آمیزی آمد که غرض از آن فقط حفظ موجودیت حزب توده، به هر قیمتی شده، بود و در این راه، این حزب به اصطلاح "پیشرو"، تا آنجا پیش رفته بود که برای دولت‌های بزرگ منافع مشروعی در ایران قائل شده بود و نمی‌خواست این منافع را به خطر بیاندازد، و نیز برای جلب حمایت جامعه سرمایه‌داری،



شعارهای سوسیالیستی را باب محیط اجتماعی ایران نشناخته و آن را ابلهانه دانسته بود. و برای اطمینان خاطر مراکز مذهبی هم، کاسه گرم تر از آش شده و قول داده بود که همه لامذهبها را از حزب بیرون بیاندازد... و بالاخره دور و بر شاه جوان چرخیده و دلیلی ندیده بود که او با رعایت قانون اساسی، مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار نگیرد!... عکس العمل این بیانیه در بین اکثریت اعضای حزب، که از ته و توی قضایا خبر داشتند، از بازتاب عمومی آن هم تکان دهنده تر بود و این بیانیه نه تنها یک عقب نشینی مفتضحانه تلقی شد، بلکه در حکم تیر خلاص بود... و حزب توده، پس از آن همه جار و جنجالها که ما چنین و چنان می خواهیم، اینک با نهایت عجز و انکسار اقرار و اعتراف می کرد که چیزی در چنته ندارد و آنچه می خواهد، از حدود خواستهای حزب "اراده ملی" فراتر نمی رود! در یک چنین اوضاع و احوالی بدیهی است تجدید انتشار "ایران ما"، ایران مائی که عنوان مقاله اساسی اش به قلم بامشاد، این بود که "ما همانیم که بودیم"، با استقبال همگانی روبرو شد. و ایران ما، همچنان معتبرترین و پرخواننده ترین روزنامه صبح تهران باقی ماند و نه فقط در بین مردم، بلکه در مقابل هیئت حاکمه ایران نیز، اعتبار و قدر و قیمتی روزافزون پیدا کرد.





آزادی سوزدند آن مانند وین
گر روی نرسد زبان به آزادی گوی
آبهر



روزگار

xalvat.com

دفتر یازدهم (سال پنجم) آذرماه ۱۳۶۵



آنجا که گوشه دست "آزادی" است.



این یادداشت‌ها که در واقع زندگینامه من است، بصورت فصول مختلف که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است، تنظیم شده است. شصت و سه فصل آن در شماره‌های گذشته چاپ شد و اینک فصل شصت و چهارم: "بامشاد"



xalvat.com

۶۴ با یکسره شدن کار مسئله آذربایجان و کردستان، قوام‌السلطنه اینک برنامه‌اش این بود که حزب دموکرات خود را که سرجنابان آن اغلب مگسانی بر گرد شیرینی قدرت بودند و بادمجان دور قاب رهبر می‌چیدند و در تملق و چاپلوسی به او با یکدیگر مسابقه داشتند، فاتح انتخابات دوره پنزدهم از آب در بیاورد. دکتر محمد مصدق که در اوایل آذر، قبل از اینکه ورق در آذربایجان و کردستان برگردد، طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به قوام‌السلطنه اعتراض کرده بود که در چنان اوضاع و احوالی چطور می‌خواهد که دست به انتخابات بزند و نوشته بود: "مردم می‌گویند هنگامی که دولت مرکزی در بعضی حوزه‌ها عملاً بازرسی ندارد و در سایر حوزه‌ها نیز این احتمال وجود دارد که دولت بعنوان حزب دخالت کند، مجلسی که با این طرز تشکیل شود مظهر افکار عمومی ایران نیست"، حالا که حکومت بر حسب ظاهر بر همه نقاط کشور مسلط بود و موانع ورود قوای انتظامی به آذربایجان و کردستان مرتفع شده بود، عمده حملات خود را متوجه حزب دموکرات قوام‌السلطنه کرده بود، حزبی که یکه‌تازه میدان بود و برای تصرف کرسی‌های مجلس، خود را از



هیچ اقدامی روگردان نشان نمی داد .

دکتر مصدق متعاقب نطقی که در مسجد شاه ایراد کرد و گفت که قوام السلطنه با تشکیل حزب دموکرات بدعتی گذاشته که اگر توفیق حاصل کند ، از این پس ، هرکسی با همین دستاویز می تواند مردم ایران را از حق مشارکت در یک انتخابات آزاد محروم سازد ، با جمعی از نمایندگان طبقات مختلف در روز ۲۲ دی ماه آن سال در دربار متحصن شد . این تحصن عملاً " اثر مثبتی نداشت و این تعارف رئیس دفتر شاه که : آقایان اگر مطالبی دارند بگویند تا بعرض برسد و چنانچه اقتضا داشته باشد ، دستوراتی صادر خواهند فرمود . . . آنقدر که جنبه تشریفاتی داشت ، کارساز نبود و درد متحصنین را درمان نمی کرد . شاه هنوز مصلحتش نبود با قوام السلطنه دربیافتد و گویا اینکه بطور پنهانی فعالیت‌هایی علیه او داشت و با پاره‌ای از دور و بری‌های قوام ، برای روز مبادا ، قول و قرارهایی می گذاشت اما صورت ظاهر را ، بهر ترتیبی شده ، حفظ می کرد . بخصوص که هنوز تکلیف اصل قضیه ، یعنی شرکت مختلط نفت ایران و شوروی ، روشن نشده بود و این شتری را که قوام به بالای بام برده بود ، باید خودش پائین می آورد و جز او کس دیگری مرد این کار نبود . در مقام مقایسه با انتخابات دوره چهاردهم که دست کم در پاره‌ای نواحی ، از جمله در تهران ، مردم براستی مشارکت داشتند و رای می دادند ، انتخابات دوره پانزدهم یک انتخابات ساختگی بود . در فردای انتخابات تهران که زودتر از همه جا (در اواخر دی ماه ۱۳۲۵) بعمل آمد ، خبرنگاری که من ماء مورش کرده بودم تا از مردم کوچه و خیابان بپرسد نظرشان درباره انتخابات دوره پانزدهم مجلس چیست ، حتی یک نفر را پیدا نکرده بود که بگوید : بنظر من هیچ عیبی نداشت . یا جوابی در این حدود دریافت کند که : من به فلان حوزه رفتم و به افراد مورد اعتمادم رای دادم . دل و قلوه فروش دوره گرد خیابان نادری گفته بود : " من آزاد و غیرآزاد سرم نمی شود . اینقدر می دانم که قبل از انتخابات تا شناسنامه‌امان را نگرفتند ، به ما دل و قلوه ندادند . ولی من خودم رای ندادم . . . رفتگر خیابان بهارستان جواب داده بود : " مرا روز رای گیری سوار کامیون کردند و سر صندوق بردند تا رای‌هایی را که به دستمان داده بودند ، توی صندوق بیاندازیم . ولی اگر دست خودم بود ، دلم می خواست به دکتر مصدق رای بدهم . " اغذیه فروش خیابان اسلامبول برآشفته بود که : " جواز کسب ما را به خطر نیاندازید . بنده چیزی نمی دانم . " و به همین روال ، هرکس چیزی گفته بود که حکایت از افتضاحی می کرد که به نام انتخابات صورت گرفته بود . xalvat.com

انتخابات آذربایجان که "تاءمین آزادی" آن بهانه‌ای برای سرکوب فرقه دموکرات شده بود ، دو ماه بعد از تهران ، شرم آورتر از همیشه صورت گرفت . حسینقلی کاتبی مدیر روزنامه فریاد چاپ تبریز ، که سال قبلش با من و هرمز راهی آذربایجان شده بود و جزء نخستین کسانی بود که دموکرات‌ها او را گرفتند و به این بهانه که جاسوس فهیمی (وزیر کشور) می باشد ، او را به زندان انداختند ، حالا فریادش به آسمان رسیده بود که این چه حقه بازی است که به اسم انتخابات براه انداخته‌اید و آبروی مجلس و آزادی و مشروعیت

را برده‌اید. به قول روزنامه نجات ایران، تحمیل افرادی نظیر باتمانقلیچ و متین دفتری و احمد دهقان به استانی که ارتش مدعی نجات آن بود و شاه مدعی بازگردانی آزادی به مردم آن، عملاً "نوعی نمک پاشی بر زخم‌های آذربایجان بلا دیده تلقی می‌شد ..."

حزب ایران و حزب توده ایران که متعاقب دگرگونی‌های وضع آذربایجان ائتلافشان بخودی خود از هم پاشیده بود، در مقابل انتخابات قوام دو رویه کاملاً متضاد در پیش گرفتند. به این ترتیب که برخلاف حزب توده که انتخابات را تحریم کرد و نوشت: "چون ما عملاً از حق قانونی خود در استفاده از انتخابات دوره پانزدهم محروم شده‌ایم، انتخابات را تحریم می‌کنیم"، حزب ایران انتخابات را تجویز کرد و کمیته مرکزی آن بیانیه‌ای انتشار داد بدین خلاصه: "چون عده‌ای می‌خواهند انتخابات دوره پانزدهم را به نفع خود تمام کنند و با تمام قوا از آزادی انتخابات جلوگیری می‌نمایند، ما و شما که انتخابات را به نفع ملت ایران می‌خواهیم باید بکوشیم که این مقصود شوم جامه عمل نپوشد". با اینکه نه آن تحریم اثری در کار انتخابات قوام داشت و نه این تجویز، ولی رویه تازه حزب ایران نیز برای کسانی که آن را کانون یک مشت افراد تحصیل کرده و فهیم و روشنفکر می‌شناختند، بنوبه خود تکان دهنده و حیرت‌آور بود. یک ماه قبل از آن، در دهم آذرماه، حزب ایران بر پای نامه سرگشاده‌ای امضاء گذاشته بود که از قوام السلطنه می‌پرسید: "آیا ممکن است کسی تصور کند، با بکار بردن تمام قوای عامله کشور که متعلق به تمام ملت می‌باشد، به نفع یک حزب دولتی، باز هم امکان انتخابات آزاد و اینکه هر فردی بتواند آزادانه در انتخاب نماینده مجلس و تعیین سرنوشت خود مداخله کند، وجود دارد؟" حالا، در دهم دی ماه، به این سئوالی که از قوام السلطنه کرده بود، خودش جواب می‌داد که: بلی! و از مردم می‌خواست که همه با هم بکوشند و رای بدهند تا مقصود شوم این حزب دولتی جامه عمل نپوشد!

بهرحال، پس از یک انتخابات نمایشی که جورکردن آن قریب هفت ماه بطول انجامید، مجلس پانزدهم در روز ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶، پس از یک سال و چهارماه فترت، وسیله شاه افتتاح گردید و طبق معمول، به محض اینکه مجلس آماده کار شد، قوام استعفا داد و خود او دوباره ماء مور تشکیل دولت جدید شد. در نخستین ملاقاتی که سادچیکوف سفیرکبیر شوروی با قوام داشت، طرح قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را برای امضاء و تقدیم به مجلس، تسلیم نخست‌وزیر کرد. قوام در یک نامه رسمی به اطلاع سفیر شوروی رساند که او طرح پیشنهادی اتحاد جماهیر شوروی را بدون اینکه امضاء کند و بدون اینکه درباره آن اظهارنظری بعمل بیاورد، تسلیم مجلس خواهد کرد و این مجلس است که باید رای سا در این زمینه تصمیم بگیرد. سفارت شوروی طی جوابی که به این نامه داد، یادآور شد: "دولت شوروی امتناع از امضای طرح پیشنهادی را، بعنوان نقض موافقت‌نامه ایران و شوروی و بازگشت به سیاست خصمانه سابق تلقی می‌کند." ماده‌ای که در موافقت‌نامه قوام - سادچیکوف مورخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶

مشر بر این موضوع بود، اعتبارش در آن هنگام، به عمد یا به سهو، لطمه خورده بود. ماده دوم این موافقت نامه می گفت: "قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن، از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت هفت ماه، برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد." در موقع تبادل این نامهها، از ۲۴ مارس ۱۹۴۶، به جای هفت ماه قریب هفده ماه می گذشت و روزی که قوام گزارش شرکت مختلط را به مجلس داد، حدود یک سال خلف وعده داشت و در این مدت دولت شوروی هیچ اعتراضی نسبت به این تاءخیر بعمل نیاورده بود و این "بزرگترین سیاستمدار شرق" - عنوانی که سادچیکوف در یکی از نطق های خود برای قوام قائل شده بود - اینک استناد به آن ماده منتفی شده را، گو اینکه حکایت از آن داشت که قوام در راءس موعده هفت ماه بایستی آن را با نظر موافق به مجلس بفرستد، جایز تشخیص نمی داد و نهایت حسن نیت خود را در آن می دانست که حاضر شده است طرح پیشنهادی را به مجلس بدهد و تصمیم درباره آن را به راءس نمایندگان واگذارد.

xalvat.com

در فردای روزی که قوام از مجلس راءس اعتماد گرفت، مصاحبه ای با یوسف مازندی خبرنگار یونایتد پرس ترتیب داد و گفت: "راءس اعتمادی که از طرف مجلس شورای ملی به من داده شده ناشی از موافقت با برنامه های اصلاحاتی من می باشد و نباید آن را به منزله تصویب اقدام من در انعقاد موافقت نامه ای که با شوروی امضاء کرده ام، تلقی کرد. من گزارش خود را درباره مذاکرات نفت با دولت شوروی، تقدیم مجلس خواهم کرد و اتخاذ تصمیم در این خصوص با مجلس است. دولت ایران امیدوار است که اگر اخیانا" مجلس نظر موافق با پیشنهاد شوروی نداشته باشد، دولت شوروی رویه دوستانه ای را که همواره نسبت به ما داشته است تغییر ندهد!" در واقع این زرمهها همه موءید این امر بود که شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به احتمال قریب به یقین سر نخواهد گرفت. اما درعین حال بنظر می آمد که برای حفظ موازنه سیاسی و اثبات این موضوع که رد پیشنهاد دولت شوروی بدین معنی نیست که ایران خود را یکجا در حریم امنیت دنیای غرب و در قلمرو نفوذ انگلیس و آمریکا - این ابر قدرت تازه نفس - می داند و از این دست ردی که قرار است بر سینه شوروی بنهد، این استنباط برای دنیا پیش بیاید که ایران آن استقلال سیاسی که در برابر شورویها از خود نشان می دهد، در برابر انگلیس و آمریکا ندارد یا نمی تواند داشته باشد، زمینه مناسب و مساعدی فراهم آمده بود که مجلس همزمان با رد پیشنهاد شوروی، اولاً " انگشت بر روی مسئله نفت جنوب بگذارد و در جهت استیفای حقوق ایران آنچه از دستش برمی آید انجام بدهد، ثانیاً " برای آزادی مجمع الجزایر بحرین که از سال ۱۸۲۰ به چنگ انگلیسیها افتاده بود، به یک مانور سیاسی متوسل بشود و این ادعای کهنه که بحرین بخشی از خاک ایران است را از نو تجدید کند. در موقع طرح برنامه دولت، عباس اسکندری در اطراف این دو موضوع، گفتنیها را به تفصیل گفته بود و مجلس رویهمرفته آمادگی آن را داشت که اگر بدائی حاصل نشود، در هر دو مورد سنگ تمام بگذارد.



نمی‌خواهیم چوب لای چرخ تحقیقات او بگذاریم ، و بر سر این قول نیز ایستادیم . . . و دوستی من و پیراسته که بعدها زبانزد همگان شد ، از اینجا آغاز گردید .

چند روز بعد ، محمود هرمز به من گفت که تحقیقات شخصی من نیز موءید تمام اظهارات پیراسته است ولی با اینکه لنگرانی‌ها قسم می‌خورند که ما مسعود را نکشته‌ایم ، من هنوز نتوانسته‌ام سر در بیاورم که آنها در آنجا چکار داشته‌اند !

قبل از اینکه این فصل را تمام کنم ، لازم می‌دانم به این اظهارات دکتر مظفر بقائی در جلسه علنی مجلس شورای ملی اشاره کنم ، که متأسفانه کمتر کسی دنباله آن را گرفت . دکتر بقائی در پشت تریبون مجلس گفت : من چند روز قبل از قتل مسعود در خانه او میهمان بودم . وقتی که می‌خواستم مجلس را ترک کنم ، مسعود از من پرسید دکتر اتومبیل داری یا نه ؟ گفتم ندارم . گفت پس صبر کنید من خودم شما را می‌رسانم . در بین راه مسعود به من گفت دکتر در این شماره که درمی‌آید من سندی چاپ خواهم کرد که مثل توپ خواهد ترکید . من پرسیدم می‌توانی به من اطمینان کنی و بگوئی که این چه سندی است ؟ مسعود جواب داد من به تو اطمینان دارم ولی مطالب روزنامه‌ام را قبل از انتشار حتی به عزیزترین کس خودم هم نمی‌گویم . من دیگر اصرار نکردم ولی وقتی مسعود کشته شد و روزنامه‌اش درآمد ، شاخ درآوردم که آن سندی که بایستی مثل توپ بترکد در روزنامه نبود . لابد مطالب روزنامه را عوض کرده بودند . . .